

فیلم نو

جامعه ستیزی و خشونت

آرمین سخاوت‌پور

قاتل درون من

نویسنده فیلمنامه و کارگردان: دیوید سوارز

بازیگران: پل دوسانتکو، لی فلدر



سنترال سیتی در غرب تگزاس، سال ۱۹۵۲. معاون کلانتر لو فورد (با نقش‌آفرینی افلک) فردی مهم در آن منطقه محسوب می‌شود. کسی حتی فکرش را هم نمی‌کند که وی بیماری روانی با جامعه‌ستیز است. اما پس از آنکه جسد پسر چستر کانوی (با بازی بیتی) یکی از افراد بانفوذ محلی در کنار جنازه کتک‌خورده یک بدکاره (آلیا) پیدا می‌شود تمامی سوه‌ظن‌ها به طرف وی برمی‌گردد. قاتل درون من نوشته جیم تامپسون همانند کتاب «آقای ربیلی بااستعداد» و«بوسه‌ای قبل از مرگ» از جمله رمان‌های پرتعداد این سبک (Psycho-noir) به شمار می‌رود که عموماً به بررسی روانی امریکای پس از جنگ می‌پردازد که در آن شخصیت اصلی مذکر و خوش‌تیپ داستان دارای طبیعتی جامعه‌ستیز و دوشخصیتی است. آقای ربیلی با بازی مت دیمون وارد نوعی خودآگاهی مدرن شده است از طرف دیگر بوسه‌ای قبل از مرگ هم تا حدودی وارد مسائل بی‌اهمیت و فرعی شده است، اما رمان تامپسون به جز نسخه استیسی کچ ساخته ۱۹۷۶ تقریباً دست‌نخورده باقی مانده بود. دلیل این مساله هم کاملاً روشن است. با گذشت بیش از ۵۰ سال تصویری که این داستان از شهرهای کوچک امریکایی تداعی می‌کند هنوز تکان‌دهنده و نمایش خشونت علیه زنان در آن عمیقاً ناراحت‌کننده است. حال کدام احمق بی‌کله‌ای در سال ۲۰۱۰ چنین داستان ناخوشایندی از امریکا را به تصویر می‌کشد؟ مایکل وینترباتم. «قاتل درون من» با روایت معاون کلانتر لو فورد باید جهان‌بینی غیرقابل انکای بیماری جامعه‌ستیز را نشان دهد، در عین اینکه ما را متقاعد می‌کند که اعمال وی تاثیر مستقیمی بر دنیای واقعی ما دارد. این مساله تا حدودی با بازی خارق‌العاده هنرپیشگان فیلم مسیر شده است. بازی پیچیده و حرفه‌ای افلک که به‌طور غیر عادی خالص است، گاهی چنان تاثیر عمیقی بر بیننده دارد که به نظر می‌آید فرد روانی در فیلم حتی با بی‌میلی به نقش‌آفرینی دست زده است و با خستگی این بی‌حوصلگی و بی‌میلی را از تماشاگر زودپاور پنهان می‌کند. اگر شخصیت‌های دنیای فورد به‌طور کامل متقاعد نشده بودند این مساله مهمی نبود، اما لفظه‌ای که سا وی را در حال ورود به خانه جوسپ لیکلند می‌بینیم و به تماشای بازی افسرده، پیچیده و جذاب جسیکا آلبا در آن نقش می‌نشینیم، مطمئن هستیم که فورد قصد دارد چیزی کاملاً واقعی را بناید کند. به همین صورت کیت هادسون در نقش امی استانتون یعنی دوست فورد پا را فراتر از زیبایی محزون یک قهرمان می‌گذارد و بازی بسیار تاثیرگذاری را از خود به نمایش می‌گذارد.

جهان از دید یان بی (مستند)

نویسنده فیلمنامه و کارگردان: الکساندر نانائو

مرد بی‌خانمانی در بخارست در مستند جذاب الکساندر نانائو به نام جهان از دید یان بی مبدل به یکی از هنرمندان محبوب دنیای هنر می‌شود. کارلی‌دار معروف دن پوپسکی هنگامی که متوجه می‌شود یان بارلادینو در گوشه خرابه‌ای و در میان صدها کلاژ که با بقت خاصی محافظت و نگهداری



چیزی است که پوپسکی مجموعه‌دار انتقارش را داشت. با وجود اینکه نانائو کاملاً به آن چیزی که مدنظرش بود دست نیافته و امکان بسط و گسترش موضوع بیش از این هم وجود داشته است، ولی به نظر می‌آید که این فیلم یک‌ساعته دلپذیر می‌تواند موفقیت در خور توجهی را حداقل با بخش تلویزیونی برای خود بیمه کند. بارلادینو روزگاری یک آچار فرانسه تمام‌عیار بود، اما یک دوره کوتاه در زندان (به دلیل کار کردن به عنوان یک گورکن خصوصی در دوران کمونیستی) به احتمال قوی مشکلات روانی وی را شدیدتر کرده است. وی که هنرمندی تحصیلکرده ولی نازآموده بود، در دهه ۷۰ میلادی شروع به درست کردن کلاژ با استفاده از بریده روزنامه‌ها و مجلات می‌کند. موضوع آثارش عموماً اشارات کنایه‌دار به جامعه رومانی و مخصوصاً شخص نیکلای چائوشسکو (دیکتاتور سابق رومانی) است. اگر چه پوپسکیو از وی به عنوان پدر پاپ آرت نام می‌برد ولی حقیقتاً وی بیشتر وارث هنرمندانی مثل هانا هوچ، راثوئل هاسمن و جرج گروسز، که در دوران اوج جنبش دادا (جنبش هنری و ادبی اوایل قرن بیستم) تلاش‌هایی برای خلق کلاژهایی با موضوع اخلاقی و سیاسی داشتند، محسوب می‌شود. برخلاف این هنرمندان، بارلادینو در خلقی کامل کار می‌کرد که بخشی از آن به دلیل نبود آزادی در رومانی بود و بخش دیگری از آن ریشه در مشکلات روانی وی داشت. هنگامی که پوپسکیو وی را می‌بشد، این هنرمند تا آن موقع حدود ۹۰۰ کلاژ دیده‌نشده را خلق کرده بود که آنها را در چمدانی در خانه موشتش در گوشه خیابان نگهداری می‌کرد. گالری‌دار تلاش زیادی می‌کند تا وی را متقاعد کند که به آپارتمان کوچکی که برایش اجاره کرده است نقل مکان کند، اما به نظر می‌آید از شناخت شخصیت دمدمی مزاج وی عاجز است و در این مورد که بارلادینو با داشتن یک تختخواب تمیز و شهرت اجتماعی می‌تواند عضوی معمولی از جامعه شود، کاملاً در اشتباه است. به نظر اگر نانائو و پوپسکیو از نظر روانشناختی کمی با یکدیگر مشابهت بیشتری داشتند، می‌توانستند کمی بیشتر به عمق موضوع نفوذ کنند. اشارهای به گذشته بارلادینو در فیلم هم وجود دارد. هنگامی که وی به روستای محل تولدش در شرق کشور بازمی‌گردد، اما روی هم رفته بیشن و نتیجه‌گیری کلی فیلم برای تماشاگر باقی می‌ماند تا وی آن را در ذهن خود بسازد. فیلم‌برداری که آن هم کار نانائو است بسیار حرفه‌ای و روان انجام شده که با هر دو تکنیک پرده کوچک و بزرگ همخوانی دارد. استفاده از بتاکم در این فیلم مشکلات فرمت دیجیتال را ندارد و علاوه بر آن کیفیت صدا بسیار بالا و بدون اشکال است.



کریستوفر مینز پلاز کار خود را در عرصه سینما با بازی در فیلم «Superbad» آغاز کرد. او در این فیلم با بازی در نقش «فوگل» که فرد احمق و ساده‌ای بود به‌قدری معروف و محبوب شد که طرفدارانش او را «مک‌لایون» صدا می‌کردند. او مشابه همین نقش را در فیلم «Role Models» به کارگردانی دیوید وین بازی کرد. اجرای متفاوت وی در فیلم «Kick-Ass» منجر به کم‌رنگ شدن لقب مک‌لایون شد که طرفدارانش به وی نسبت داده بودند. او در این فیلم نقش کریس دامبیکو را که پدرش رئیس خلافتکارهاست و از توجّه پدرش محروم است بازی می‌کند. وقتی که پدرش با دغل‌بازی و فریب می‌خواست قهرمان این فیلم را از بین ببرد خود کریس به صورت صوری و ظاهری در قالب فردی به نام رد میست ظاهر می‌شود تا آن قهرمان را به دام بیندازد. همین اجرای منفی وی در این فیلم قدم بعدی را برای بازی او در فیلم «year one» که در آن نقش بازی می‌کرد هموار کرد. همچنین دیولبر فیلم‌هایی چون «Marmaduke» و «How totrain your Dragon» بود که امسال تابستان به اکران درمی‌آید. کانون A.V در خلال اکران فیلم «Kick-Ass» مصاحبه‌ای را با کریستوفر مینز پلازن انجام داد و در مورد مسائل گوناگون از قبیل وجود صحنه‌های خشن در فیلم، از دست دادن لقب مک‌لایون و همچنین علت عکس نگرفتنش با طرفدارانش نظر او را جوابا شد.

– احساس لذت خود را بعد از اولین کارت در عرصه سینما که باعث چاپ کتاب‌های طنز بسیاری از روی آن فیلم شد و کلی هم طرفدار و خواهان پیدا کرد چطور بیان می‌کنید؟

به نظر من شخصیت من در فیلم یک دیوانه باحال بود. گروه طنزنویس سال پیش بود که اینجا سفر کرد. اما فقط چند فوت از فیلم حاضر بود و کامل بخشش نکرده بودیم ولی با این وجود هفت هزار نسخه کتاب طنز از روی این فیلم چاپ شد و کلی هم طرفدار پیدا کرد. تازه کتاب هم همه چیزش مطابق با فیلم بود. انگار از روی خود فیلم کپی کرده بودند.

من دستمای از مردم را در رال‌رای هریم دیدم که لباس‌هایی شبیه ردمیست شخصیت فیلم و هیت گیرل پوشیده بودند که به نظر عجیب آمد برای اینکه من به نوبه خود هیچ وقت چنین کاری نمی‌کنم یعنی اصلاً جرات چنین کاری را ندارم. به نظر من آنها خیلی شجاع بودند که چنین کاری انجام داده بودند. می‌دانید که منظورم چیست؟ آنها اصلاً توجه نمی‌کنند که بقیه درباره‌شان چه می‌گویند که واقعاً شگفت‌آور است.

– این فیلمنامه و کتابش هم‌زمان نوشته شد؟

بله یک کار تک بود که قبلاً نمونه‌اش را ندیده بودم. –شخصیت‌های فیلم را چطور ارزیابی می‌کنید؟ آیا شخصیت ردمیست در فیلم متفاوت از کتابش است؟ نقش ردمیست در کتاب خیلی به او می‌آید. می‌دانم که اغلب شماها فکر می‌کنید که آرون اچانسون، باید نقش ردمیست را و من نقش دیگری را می‌گرفتم. ولی زمانی که من برای فیلم Kick-Ass تست می‌دادم، کارگردان فیلم متیو واگن از قبل نقش هر کسی را مشخص کرده بود. او نمی‌خواست که این فیلم کمدی و خنده‌دار به نظر برسد که به‌نظم واقعاً جای تعریف دارد. او از من خواست نقش ردمیست را که فردی نفرت‌انگیز بود را بازی کنم بنابراین جین آگلدمن، یک قسمت‌هایی از نقش مربوط به ردمیست را دوباره نوشت. شخصیتی را که من باید در فیلم بازی می‌کردم تماشش در فیلمنامه آمده بود. خیلی جالب و باحال بود. این یک جور افتخار است که یک نفر نقشش را بنویسد و بدهد دستت انگار که آنها خودشان می‌دانند که چه به تو می‌آید.

–تعبیر به خصوصی از Kick-Ass داری؟

فیلمی بود که خیلی از ماها انرژی برد. در عین حال فیلمی پر از صحنه‌های خشونت‌آمیز بود. به هر حال من نقش ردمیست را داشتم و زیاد نمی‌توانم از فیلم بد بگویم.

سینمای جهان



گفت‌وگو با کریستوفر مینز پلاز

لعنت به این فیلم خشن

نسیم نیکفرد

یکسری از دوستان من در کار سینما بودند من را هم تشویق کردند که تست

بازیگری بدهم ولی یادم می‌آید از وقتی که شش سالم بود در تئاتر بازی

می‌کردم. من تمام نمایش‌های مدرسه را از ابتدایی تا دبیرستان اجرا می‌کردم

حتی تابستان‌ها هم در تئاتر مدرسه مشغول به کار بودم. دلم می‌خواست

بازیگری را ادامه بدهم و به این فکر افتادم که به کالج بروم و تئاتر بخوانم.

–آیا ردمیست همان شخصیتی بود که دوست داشتی

بازی کنی؟

بله در عین حال که خیلی از ماها انرژی برد خالی از شوخی و خنده نبود. ولی برای خوب اجرا شدن این نقش وقت زیادی صرف شد. من تا به حال با کارگردانی چون متیو واگن کار نکرده بودم و اولین بارم بود که نقش منفی بازی می‌کردم. کارگردان در این فیلم نسبت به کارهای قبلی من مانند Superbad و Role Models نظارت بیشتری داشت چون باید کاملاً مطابق با فیلمنامه تقسم را اجرا می‌کردم و متیو دائم به من می‌گفت که چا کار کنم.

–با توجه به اینکه اولین بارت بود که نقش منفی بازی می‌کردی، برای بهتر اجرا کردنش از شخصیت‌های شرور چه فیلم‌هایی الهام گرفتی؟

یکی‌اش جیمز فرانکو در «مرد عنکبوتی» که دوست صمیمی پیتر پارکر بود و از اول تا آخر فیلم نقش پسر بد را داشت و دیگری «آناکین راسکای واکلر» که تقریباً کل فیلم آدم خوبی بود و در قسمت آخر آدم بدی شد.

–فیلم Kick-Ass به خاطر خشونت‌های موجود در آن، توجه خیلی از مطبوعات را به خودش جلب کرد.

از نظر بعضی دیگر که منتقدان خوش‌ذوقی هستند این فیلم تازه خیلی هم مضحک و خنده‌دار است ولی بعضی دیگر چون «روگر رابرت» چنین نظری ندارند.

خب این آقا چند سال‌شان است؟ حدوداً ۸۵ سال. این فیلم مناسب افراد مسن نیست. می‌دانم که او درباره فیلم می‌گوید «زیادی خشونت‌آمیز بود. اون دختره تو فیلم و بعد مردمش فلان‌جور شدند.. اوه لعنت به این فیلم.» به نظر من صحنه‌های خشن نوی این فیلم به آن شدت و غلظتی هم که می‌گویند نیست. به خاطر اینکه با توجه به موزیک موجود در کل فیلم، خیلی هم این فیلم بازمزه و در عین حال عاشقانه نشان داده شده و در نتیجه در تمام طول فیلم می‌خندید و از دیدنش لذت می‌برد.

–این فیلمنامه و کتابش هم‌زمان نوشته شد و خشن بودن این فیلم شده چیست؟ آیا این امر باعث شده که به خاطر نقشت دید مردم به تو فرق بکند و بیشتر



سال پنجم ■ شماره ۱۰۱۹ شت

ماده‌زه

نگاهی به «آکواریوم» ساخته آندره آرنولد

آسمان خاکستری

نوید غضنفری
navidph@gmail.com



«آکواریوم» بغض و حسرت یک دور اجرای کامل ترانه رویای کالیفرنمایی است، روی آسمان گرفته و همواره ابری اسیکس واقع در شرق انگلیس؛ آهنگ جادوانه‌ای که تمام گروه‌های کاربلد موسیقی دهه ۱۹۷۰ به این طرف، برای

رستگاری آن را کاور کرده‌اند، که پر از حس رهایی و توانم حسرت دورماندن از خانه است. ترانه پاپ-راک سادهدای که سکانس‌ها و لحظه‌های سینمایی فراوانی را تسوی ذهن‌مان حک کرده؛ از بازگشت به خانه‌های تام هنکس در «فارست گامپ» (زمه‌کیس، ۱۹۹۴) بگیر و بیا تا «چاپینگگ اکسپرس» کار- وای در همان سال و حتی موجزترین توصیف‌کننده حال و روز هنک مودی نویسنده (دیوید کووونی) در سری تلویزیونی «کالیفرنکیشن» میای «آکواریوم» اما خیال دارد برعکس شخصیت‌هایی که می‌شناسیم، خانه و دلبستگی‌هایش را رها کند و بگذارد برود جایی دیگر؛ «تمام برگ‌ها (از سرما) سوخته/ و آسمان خاکستری‌ست/ برای قدم زدن بیرون رفته بودم/ توی یک روز زمستانی/ گرم و نرم بودم/ اگر الان در ای‌ال (خانه) بودم/ رویای کالیفرنمایی (دارم)/ توی همچه روز سرد زمستانی..» «آکواریوم» با نفس‌نفس زدن‌ها و بافلاصله نفس عمیق میا (کیتی برویس) وسط یک آپارتمان متروکه و نیمه‌تاریک که پنجره‌های مستطیل‌شکل و درچه‌دار آن تنها راه ارتباطی با روشنایی روز است آغاز می‌شود.

با پیغامی که همان موقع میا برای دوستی به‌نام کیلی (سارا بیزر) می‌گذارد: «..چی شده کیلی؟ من که گفتم ببخشید..» میای ۱۵ ساله با مادرش، جوان (ورینگ) و خواهر کوچک‌ترش، تایلر (گرفیفت) توی یکی از آپارتمان‌های خفه و کوچک یکی از شهرک‌های فقیرنشین اسیکس زندگی می‌کنند. با دیدن قاب عکسی از میا و کیلی توی اتاق میا، خیلی سریع می‌فهمیم که آنها دوستای صمیمی بوده‌اند و حالا کیلی با او به‌هم زده و میا برای همین به‌هم ریخته است. تا همین‌جای ماجرا فوراً «سیزده» (کاترین هاردویک، ۲۰۰۳) برایمان تداعی می‌شود. در ادامه نشانه‌های بیشتری از فرابت خط داستانی این دو فیلم نیز می‌توان یافت. اینکه ماسدارن این فیلم‌ها، طی بحرانی که دختران‌شان از سر می‌گذرانند، در پی تثبیت رابطه‌ای تازه‌اند، انگاری خانم آرنولد بریتانیایی‌تبار- که در کارنامه‌اش فیلم تحسین‌شده و کوتاه «سب» (۲۰۰۳) را هم دارد- فقط خواسته از شخصیت‌ها و جزئیات داستانی اولین ساخته هاردویک امریکایی (سازنده اولین گر-گومیش) «هالیوودی‌زدلی» کند، مادر میا نمونه یک مادر جوان بریتانیایی است، سرد و بی‌روح، درست برخلاف هالی هاتنر «سیزده» که مادری است آنقدر امریکایی و دارای احساسات انرا و آمیز، به‌رغم اینکه معلوم است به‌شدت به‌وجود میا و تایلر نیازمند است؛ و سرانجام اینکه درست برخلاف چیزی که انتظار داریم، میا نه‌تنها با رابطه تازه مادرش، مخالفتی ندارد، رفته‌رفته با کاتر (با بازی ستایش آمیز مایکل فاسبندر) رابطه‌ای عاطفی و عمیق برقرار می‌کند.

آرنولد برای اجرای فیلم میا، هوشمندانه و البته عامدانه از بازیگر حرفه‌ای استفاده نکرده. او برویس را بعد از تماشای دعای جانانه‌ای که با دوستش در ایستگاه تلیریی تاون به‌سراه انداخته، برگزیده پرسه‌های ابری میا، گریزه‌های نعلناک و تخیس‌بازی‌هایش طی فیلم، بیشتر جلوه‌ای پسرانه دارد تا دخترانه. او (برعکس تریسی «سیزده») به دنیای مد هیچ علاقه‌ای ندارد، پوششش پسرانه است و موقع رافه‌رقن قوز می‌کند، با اجزای طریف دخترانه مشکل دارد و به‌قول کاتر مثل سباه‌ها تمرین می‌کند. کاتر، دوست تازه‌وارد به خانه‌شان است. محیط اطراف میا پر است از گونه موسیقی آر اند بی و پاپ مدشنه این روزگار. کیلی و گروه رفقای تازماش از آند بی می‌گذارند و مادر میا مدام سبک ره که گوش می‌دهد، اما مییا از همان ابتدا به‌دنبال سبک و گونه‌های سول و پاپ سطحی مد روز، به‌دنبال یک پدپ‌سول باب و خالص است و سرانجام با رسیدن به سبک فانک دهه ۱۹۷۰- قطعه «رویای کالیفرنایی» بایی وومک- آرام می‌گیرد، درست مانند حس و حالی که نسبت به آن اسب پیر دارد.

بیلی در انتها می‌گوید که آن اسب ضعیف درست همسن میاست: «..دیگه وقتش بود بهش شلیک کنیم، اون ۱۶ سالش بود.» اما در میان روزمرگی کسل‌کننده‌ش، طالب اصالتی ذاتی است که ظاهراً کاتر از اختیار دارد و در نوع موسیقی‌هایی که دارد بروز و ظهور پیدا می‌کند. کاتر در پیک‌تیکی که با هم رفته‌اند برای میا قطعه‌ای فانک از جیمز براون- Get Up Off That Thing- می‌گذارد و هم اوست که میا را با قطعه ماندگار «رویای کالیفرنایی» (اثر گروه فولک ماماژ اند، اپازار) آشنا می‌کند؛ قطعه‌ای که تا الان بیش از انگشتان دو دست کاور/ بازخوانی شده، اما اجرای بایی وومک آن (به‌جز سولوخواندن و کالای است که به روحیه و ذات میا بیشتر می‌آید) افسون‌کننده از آب درآمده، رقص خداحافظی کاملاً غافلگیرکننده و تلخ میا با مادرش و تایلر، همراه با قطعه رب اصیلی از نس (Nas) که مادرش از میان سی‌دی‌های میا برگزیده، در عین اینکه می‌تواند ادای دینی به سنت‌های تثبیت‌شده و کلاسیک زیر زائر دتس در هالیوود باشد و روی همان مسیر گام بردارد (مثلاً از نوع غافلگیری فصل پایانی «تام کروز» فکس‌هایی که به او می‌دهند هر زمان که تیپ زدم و خوش‌قیافه شدم عکس می‌اندازم، نه همان حالت عادی و قیافه خودم باشد کافی است.

–آیا آدم اجتماعی‌ای هستی؟

یعنی اینکه با همه قاطی بشوم؟

–نه اینکه قاطی بشوی ولی اصلاً تلاشی برای بودن

در کنار انسان‌هایی که از آنها احساس لذت می‌کنی،

انجام می‌دهی؟

بله من کلاً آدم مهربانی هستم. بعضی اوقات از اینکه مورد

توجه دیگرانم لذت می‌برم اما قرار نیست که همیشه به رای

آنها باشم. اگر روی مود بدی باشم، مریض باشم، قیافه‌ام داغان

باشد، با آنها عکس نمی‌اندازم. البته این به این معنا نیست که

هر زمان که تیپ زدم و خوش‌قیافه شدم عکس می‌اندازم، نه

همان حالت عادی و قیافه خودم باشد کافی است.

–برای انتخاب افراد برای نقش‌شان چه مراحل طی

می‌شود؟

خب حرف اول را همیشه فیلمنامه می‌زند، بعد متناسب

با نقش یکسری از افراد بازیگر را دعوت به کار می‌کنند.

من هیچ وقت دلم نمی‌خواهد اولین نفری باشم که دعوت

به کار می‌شوم چون اصلاً نمی‌دانم فیلم چه می‌خواهد از

آب دربیاید، مگر اینکه کارگردانش را بشناسم و واقعا

کارش خوب باشد.